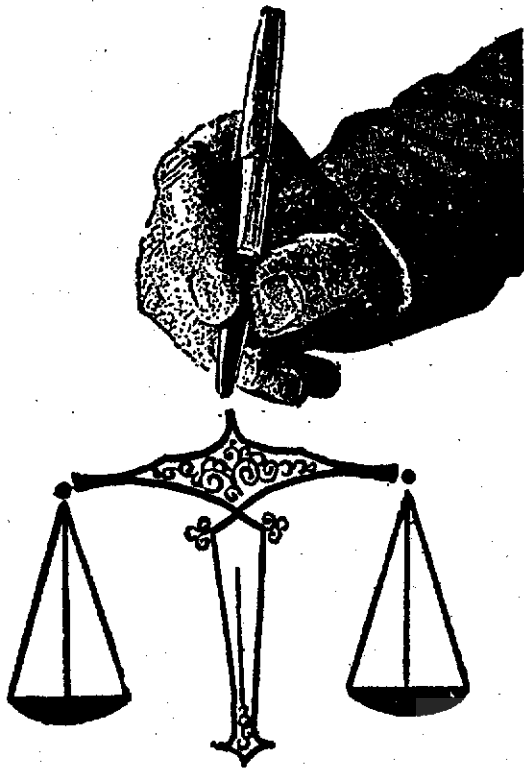


# «قلمرو تفسیر حقوقی»

ت: سردار رسول آرامش



تفسیر حقوقی در هر نظام حقوقی، معرف منطق و روش استدلال در آن نظام است، به نحوی که براساس آن نه تنها می‌توان درجه عقلانیت یک نظام حقوقی را مورد ارزیابی قرارداد، بلکه می‌توان نوع تلقی آن نظام را نسبت به مفاهیم مهمی چون حق، عدالت، آزادی، نظم، برابری، مسؤولیت و انصاف که همگی از مفاهیم کلیدی در هر نظام حقوقی محسوب می‌گردد، ارزیابی نموده و درباره حدود و جایگاه آنها به داوری نشست.

تفسیر حقوقی، نمایانگر میزان قابلیت‌های یک نظام حقوقی در پاسخ به نیازها و مقتضیات گوناگون جامعه است و در آن می‌توان حدود همبستگی‌های حقوق با عرف، اخلاق، مذهب و سایر پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و جغرافیای یک جامعه را مشاهده و ارزیابی نمود. برخلاف استنباط و تعریف

ساده‌اندیشانه‌ای که تفسیر حقوقی را در شرح و توضیح قوانین و قواعد حقوقی یک نظام خلاصه می‌نماید، دامنه و عمق تفسیر حقوقی به مراتب گسترده‌تر و فراگیرتر، و با واقعیتهای بیرونی در ارتباط کامل و مطمئن می‌باشد، خصوصاً در موضوعاتی که دارای ابعاد فراملی و برون مرزی باشد. زیرا در این موارد نه تنها قوانین و قواعد حقوق داخلی یک نظام نمی‌تواند به تنهایی پاسخگو باشد، بلکه پذیرش و توسل به یک سلسله اصول و معیارهای جهانی یا منطقه‌ای که برخاسته از مقتضیات بین‌المللی می‌باشند نیز اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. ولی کلاً، مقتضای نظام‌هایی با حقوق موضوعه، در مقایسه با نظام‌های حقوقی عضو خانواده «کامن لَو Common Law» ایجاب می‌نماید که اداره جامعه در تمامی شؤونات؛ از جمله دادگستری و نظام دادرسی آن، تابع قواعد و

قوانینی باشد که از سوی قانونگذار وضع می‌گردد. در چنین نظام‌هایی که کشور ما را نیز شامل می‌گردد، بخش عمده قدرت حاکمه در اختیار قوه مقننه<sup>(۱)</sup> می‌باشد و قوای اجرائی و قضائی کشور تابع مقرراتی هستند که از سوی قوه مقننه وضع می‌گردد. برای نمونه اصل (۱۶۶) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با احکام دادگاهها مقرر نموده است: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.» همچنین در اصل (۱۶۷) قانون مذکور آمده است: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید...»

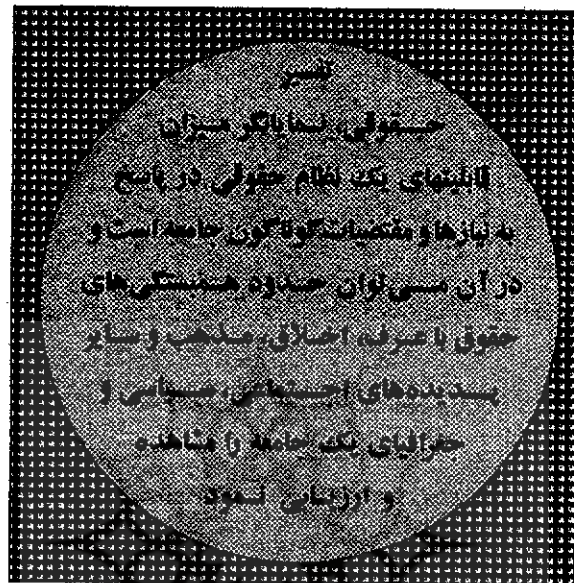
یکی از مشکلات جدی در این نظامها، خطر به زنجیر کشیده شدن انصاف و

عدالت با قید و بند های قانونی است و قوانین در این نظامها از چنان قدرت و قداستی برخوردار هستند که کلمه به کلمه آنها با شرح و تفصیلهای طویل موشکافی می شود تا آنچه که مقصود قانونگذار بوده است، کشف و عیناً به اجرا گذارده شود، هر چند که گاهی ممکن است وجدان عمومی جامعه نیز آن را برخلاف انصاف و

عدالت بداند. در چنین نظامهایی، حقوقدانان (اعم از نظریه پردازان، قضات، وکلاء و مشاوران حقوقی) دارای رسالتی بس سنگین هستند تا از بروز و شیوع شک گرایسی مفرط جلوگیری، و قوانین را آنگونه که مقتضای حال جامعه است، به اجرا گذارند و از سقوط نظام حقوقی در ورطه واپسگرایی و اضمحلال، پیشگیری و از قربانی شدن عدالت به پای شکل صوری قوانین،

ممانعت نمایند. البته در چنین جوامعی، قانونگذاران نیز دارای وظائف و مسؤولیتهای خطیری می باشند زیرا قانونگذار که قاضی را موظف می نماید تا در چهارچوب قوانین به قضاوت بپردازد، بدیهی است که هر لحظه باید قوانین مورد نیاز جامعه را نیز در اختیار قاضی بگذارد، چه در غیر این صورت، ملزم ساختن قاضی به اجرای قوانینی که تناسبی با شرایط و اوضاع و احوال جامعه ندارد، امری نامعقول و برخلاف انتظارات عمومی جامعه است. بنابراین، قانونگذاران نیز در چنین نظامهای حقوقی همواره باید مراقب شرایط و نیازمندیهای روز جامعه باشند و قوانین لازم را به موقع

در اختیار قاضی قرار دهند و قواعد و قوانینی را که در اثر تحولات اجتماعی، تناسب و کارایی خود را از دست داده اند به کنار بگذارند. پس آنچه که در این میان، به عنوان یک واقعیت خودنمایی می کند، آنست که نظام حقوقی باید همواره با نیازها و مقتضیات روز جامعه حرکت نماید و به مسائل جدید، پاسخ جدید بدهد و از هر



نوع ظاهرگرایی و صورتنگری که مانع از توجه به واقعیتهای جاری جامعه باشد، اجتناب نماید. زیرا آنچه که در این نظامها به عنوان قانون به جامعه عرضه می شود، با هدف اداره مطلوب جامعه و تحکیم نظم و عدالت است و اگر قرار باشد که التزام به شکل و صورت قوانین و قواعد حقوقی به درجه ای باشد که باعث اختلاف در اداره جامعه یا برخلاف نظم و عدالت باشد، بدیهی است که نقض غرض بوده و قوانین و در چنین حالاتی ارزش نخواهند داشت و این بدان سبب است که قوانین بذات خود، قداست و موضوعیتی ندارند، بلکه صرفاً به عنوان وسیله ای برای اداره مطلوب جامعه محسوب می گردند. به هر حال،

قوانین باید همواره قدرت پاسخگویی به خواسته های جامعه را داشته باشند، وگرنه لحظه مرگ آنها فرارسیده است البته این حقیقت را هم باید پذیرفت که قانونگذار به دلیل عدم امکان پیش بینی تمام وقایع و جزئیات امور و همچنین به سبب تشریفات و ویژه های که در مسیر قانونگذاری وجود دارد، قادر نیست که در تمام مواقع

وارد عمل شود و نیازهای جامعه را آنگونه که شایسته است، بموقع برطرف سازد. و در اینجاست که نقش قضات و حقوقدانان، مشخص می شود و به عنوان نیروی کمکی به شرح و تفسیر قوانین موجود می پردازند تا آنها را بر مسائل و موضوعات روز تطبیق دهند و به نحوی نیازهای جامعه را پاسخ دهند. قانونگذار نیز به این حقیقت مهم پی برده و تفسیر قضات در مقام دادرسی را به

مشروعیت شناخته و بر آن صحنه گذارده است و در اصل (۷۳) قانون اساسی چنین اعلام نموده است:

«شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است، مفاد این اصل، مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمییز حق، از قوانین می کنند نیست»

بنابراین، تفسیر حقوقی در نظامهای دارای حقوق موضوعه نقش مهمی در پیوند زدن قانون و عدالت برعهده دارد و می تواند به عنوان یکی از عوامل مهم حیات و بقای یک نظام حقوقی به شمار رود ولی سؤال اصلی اینجاست که در چنین نظامهایی، حد و مرز تفسیر حقوقی

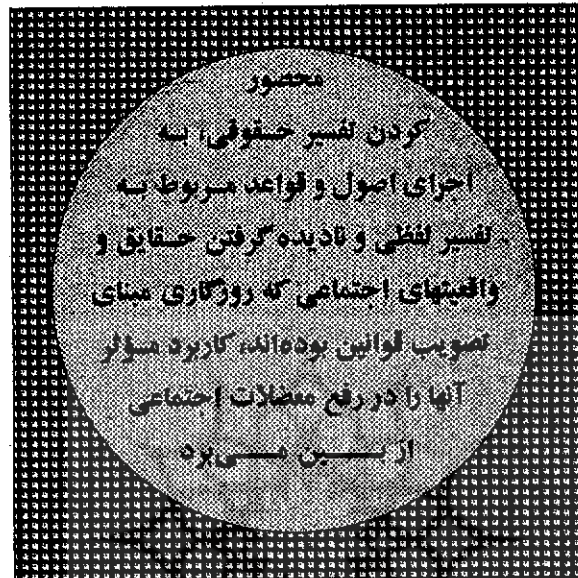
چيست؟ آيا تفسير حقوقی بايد در چارچوب نصوص و مدلولات لفظی قوانين باشد يا می توان فراتر از الفاظ قانونی نیز به تفسير حقوقی توسل جست؟ برای پاسخ به اين سؤال، بايد هدف قانون و قانونگذاری را مورد توجه قرار داد زیرا همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، قوانين برای اداره مطلوب جامعه و تنظيم منطقی روابط و نیز برای استقرار عدالت، موجوديت می يابند و اگر از اين خاصيتها غاری شوند، موضوعيت و اعتبار خود را از دست می دهند. به همین دليل، می توان گفت که تصويب هر قانونی در واقع، معلول عوامل، شرايط و مقتضياتی است که در جامعه جاری است و قانونگذار نیز از وضع قوانين، اهداف و اغراضی را دنبال می نماید که بنوعی، پاسخ به نیازهای روز

جامعه است. لذا اگر مفهوم قانون را با در نظر گرفتن زمينه ها، عوامل و اهداف مربوط به آن توصیف نمایم، بدیهی است که تفسير حقوقی هرگز منحصر به الفاظ و عبارات قانونی نخواهد شد و تنها در اين صورت است که می توان بیشترین درجه انطباق قوانين با واقعيتهای اجتماعی را مشاهده و از کهنگی قوانين و قواعد حقوقی جلوگیری نمود. برای درک اين معنا مثالی می زنیم: در سال ۱۳۵۱، ماده واحده ای مبنی بر تشديد مجازات کبوترپرانی به تصويب مجلس شورای ملی وقت رسیده که در آن آمده است:

«بمنظور تأمین حفاظت پرواز هواپيما، هرکس به شعاع ۴۰ کیلومتری فرودگاهها و

همچنين در مناطقی که از طرف وزارت جنگ ممنوع اعلام می گردد؛ مبادرت به کبوترپرانی نماید، به ۳ سال حبس جنحه ای محکوم خواهد شد.

به موجب قانون مذکور، فقط کبوترپرانی در محدوده مقرر، ممنوع و جرم شناخته شده است. حال فرض می کنیم که در همان شعاع، اشخاصی



پرنده های تربیت شده دیگری غیر از کبوتر و یا اینکه وسایل بازی و تفریحی مانند بادبادک، بالن و یا وسایل پرنده کنترل شونده الکتریکی را که هر کدام به نوعی می تواند امنیت پرواز هواپيماها را به خطر اندازد، به پرواز در آورند؛ در این صورت، آیا سازمان یا شرکت هواپيمایی حق شکایت خواهد داشت یا خیر؟ و آیا قاضی می تواند اشخاص مزبور را به استناد قانون فوق، مجازات نماید یا خیر؟ بدیهی است که پاسخ طرفداران تفسير لفظی، منفی است زیرا با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و با توجه به اینکه قانون مذکور فقط کبوترپرانی را قابل مجازات دانسته است و از طرفی، تفسير موسع از مقررات

جزایی نیز مجاز نمی باشد، لذا شکایت سازمان یا شرکت هواپيمایی مسموع نبوده و اشخاص مزبور، قابل تعقیب و مجازات نخواهند بود؛ مگر اینکه سبب خسارت گردند که در این صورت نیز از باب مسؤولیت مدنی پیگیری خواهد شد، نه از باب مسؤولیت کیفری.

ولی اگر قانون فوق را با در نظر گرفتن اهداف قانونگذاری که همان تضمین امنیت پرواز هواپيماهاست، تفسير نمایم و کبوترپرانی را تنها یکی از مصادیق رایج وقت بشناسیم؛ نتیجه دیگری به دست خواهد آمد و تمامی اشخاص مذکور در فرض بالا قابل تعقیب خواهند شد؛ زیرا عمل ایشان به همان اندازه امنیت پروازها را به خطر می اندازد که کبوترپرانی. چون در اینجا علت ممنوعیت کبوترپرانی معلوم است،

پس می توان با اجرای قاعده وحدت ملاک (قیاس حقوقی) حکم مزبور را به سایر موارد مشابه نیز تعمیم داد.

ملاحظه می شود که نتیجه صورتگرایی قانونی با واقع گرایی قانونی تا چه اندازه متفاوت بلکه متضاد می باشد؛ اینجاست که قاضی در مقام شناخت و اجرای عدالت، باید قواعد حقوقی را آنچنان به کار گیرد که پاسخگویی نیازهای بالفعل جامعه باشد و معیار موفقیت خود را صرفاً در انطباق رأی خود با صورت قوانين نداند، بلکه نتایج و آثار عملی رأی خود را نیز در ارزیابی موفقیت خود دخیل سازد و در مقام قضاء، خود را به مثابه حاکمی بداند که در صدد اصلاح امور جامعه است نه دامن زدن به

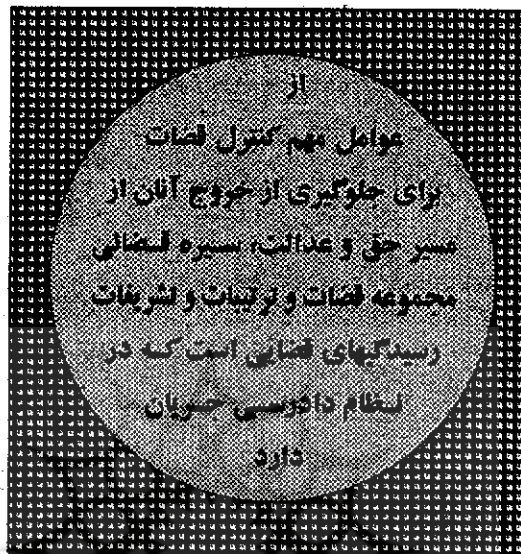
مشکلات جامعه به بهانه تبعیت از قانون. البته نباید این حقیقت را انکار کرد که بخش اساسی این نارسایی‌ها به ساختار نظام حقوقی جامعه بر می‌گردد و در اینجاست که برخی از قواعد حقوقی و نظام دادرسی ضرورت اصلاح می‌یابند تا شاید بدین طریق، میزان همبستگی و ارتباط نظام حقوقی با واقعیت‌های اجتماعی

افزایش یابد و قضات نیز از دغدغه بی‌عدالتی یا تخلف از قوانین رها شوند و قانون را آنگونه که مقتضای جامعه و انتظارات عمومی است، تفسیر و اجرا نمایند.

ایراد مهمی که اعتبار نظریه تفسیر آزاد حقوقی را تهدید می‌کند، آن است که چنانچه قاضی مجاز باشد به تفسیر آزاد توسل جوید و خود را از تقلید به عبارات و الفاظ قانونی برهاند و شرایط و

مقتضیات اجتماعی را که بعضاً درک روشن و واضحی از آنها در اختیار نمی‌باشد، مستند حکم خود قرار دهد، ممکن است که عدالت آشکار نگردد؛ زیرا هیچ ضابطه و شاخص قاطعی برای شناخت آن باقی نخواهد ماند و بدین ترتیب، عدالت چهره شخصی به خود گرفته و محور اصلی استدلال قضائی که همان قانون می‌باشد، از دست می‌رود و موجب نابسامانی‌های قضائی و افزایش تعارض آرای محاکم و در نتیجه، باعث بی‌عدالتی می‌شود. بنابراین، تفسیر حقوقی را باید تا آنجایی پذیرفت که به ریسمان قضاوت (یعنی قانون) لطمه‌ای وارد نیاید. ایراد فوق، بظاهر منطقی است. لیکن در واقعیت بر خطای فاحشی مبتنی است که درباره مفهوم «قانون» و «عدالت»

واقع شده است. با این توضیح که در ایراد مذکور، عدالت منحصر به قانون انگاشته شده و قانون نیز در الفاظ آن خلاصه گردیده است. در حالی که نه تمام عدالت در قانون است و نه تمام قانون در الفاظ آن. البته شرح و تفصیل جامع این نکته مهم در خور یک بررسی فراحقوقی است که بخشی از آن را باید در فلسفه و بخش دیگر



را در علم جامعه‌شناسی دنبال نمود، لیکن در اینجا نیز ایراد فوق را بی‌پاسخ نمی‌گذاریم و با نگرشی حقوقی به آن پاسخ می‌دهیم:

اولاً، در اینکه قانون یکی از مهمترین و بارزترین جامعه‌هایی است که عدالت آن را به تن می‌کند و بدان وسیله خود را می‌نمایاند، تردیدی وجود ندارد. قوانین، تعیین‌کننده حدود آزادیها، حقوق و تکالیف افراد در جامعه است و شاخصی است برای سنجش حق و باطل. به همین جهت است که از نظر حقوق‌دانان، قانون به‌عنوان یکی از مهمترین منابع حقوق شناخته شده است<sup>(۲)</sup> ولی با این حال، تمام حقوق و عدالت در قانون خلاصه نمی‌شود، بلکه وجود ظریف و لطیف

عدالت بسیار فراتر از آن است که در عبارات و الفاظ محدود و مشخص، خلاصه گردد و در شرایط گوناگون زمانی و مکانی، به یک شکل ثابت جلوه کند. بنابراین قانون را باید تنها یکی از قالب‌هایی دانست که عدالت در آن شکل می‌گیرد و قابلیت اجرایی می‌یابد و این قالب نیز همیشه کامل و بی‌نقص نیست. قوانین نه تنها در مواردی مجال ورود به جزئیات امور را پیدا نمی‌کنند، بلکه در مواردی هم که وارد می‌شوند همواره در معرض آفت ابهام، اجمال و تناقض‌گویی قرار دارند که از تعداد بیشمار آنها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود:

الف - در ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰) اطفال نابالغ مستراً از مسؤلیت کیفری شناخته شده‌اند و در ماده (۱۱۲) و (۱۱۳) همان قانون برای اشخاص نابالغ مجازات

تعیین شده است.

ب- در ماده (۱۹۷) قانون فوق تصریح گردیده است که «سرقه عبارت است از ربودن مال دیگری بطور پنهانی». و در ماده (۱۹۹) همان قانون، شهادت دو مرد عادل، یکی از راه‌های اثبات سرقه شناخته شده است در حالی که شهادت شهود با پنهانی بودن سرقه سازگاری ندارد.

ج - به موجب ماده (۲۱۲) قانون مدنی «معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند، بواسطه عدم اهلیت باطل است» ولی ماده (۱۲۱۴) همان قانون، معاملات و تصرفات غیر رشید را غیر نافذ (یعنی قابل اصلاح و تکمیل) دانسته است.

د- در ماده (۱۲۱۰) قانون مدنی مقرر شده است: «هیچکس را نمی‌توان بعد از



رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود، مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد و در تبصره ۲ همان ماده آمده است: «اموال صغیری را که بالغ شده است، در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد» ملاحظه می شود که در متن ماده، اصل بر رشید بودن شخص بالغ است ولی در تبصره آن، رشید بودن بالغ را مستلزم اثبات دانسته است.

مسوارد فوق تنها نمونه هایی آشکار و محدود از مشکلات و نارسایی های بی شمار قوانین است، آن هم قوانینی که در راستای اصلاح و هدایت جامعه، وضع می شوند و قضات و حقوقدانان نیز برای حفظ اعتبار آنها دست به توجیه و تفسیرهای گوناگون می زنند ولی اگر جامعه ای را در نظر بگیریم که نظام قانونگذاری آن با حق و عدالت

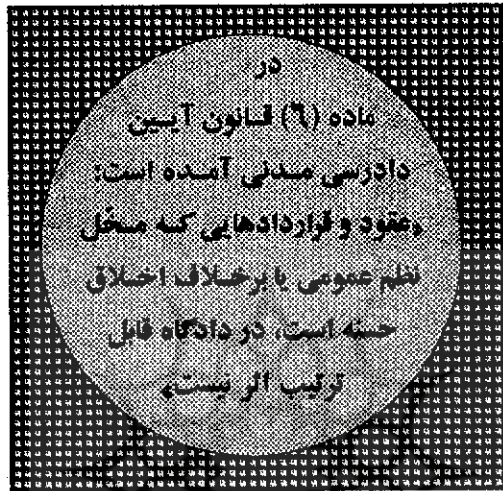
سرناسازگاری داشته باشد (مانند آنچه که در رژیم های دیکتاتوری و نژادپرستی وجود دارد) بدیهی است که قانون از اساس، قابلیت اتصاف به عدالت و مجال اجرایی نخواهد یافت. بنابراین، قوانین را صرفاً باید به عنوان قالبی شناسخت که هم می توانند عادلانه باشند و هم غیر عادلانه و در مواردی هم که عادلانه هستند، ممکن است کامل و دقیق نباشند. برای همین است که قانونگذار نیز خود به این حقیقت معترف بوده و به قضات اجازه داده است که به قوانین اکتفا ننمایند و در مواردی که قوانین قادر به پاسخگویی نمی باشند، به منابع دیگری رجوع کنند که به چند نمونه از این موارد اشاره می شود:

۱- در اصل (۱۶۷) قانون اساسی "ج.ا.ا."

آمده است:

«قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد».

۲- در ماده (۳) قانون آیین دادرسی



مدنی آمده است:

«دادگاه های دادگستری مکلفند به دعاوی موافق قوانین رسیدگی کرده، حکم داده یا فصل نمایند و در صورتی که قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نبوده و یا متناقض باشد، یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، دادگاه های دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادت مسلم قضیه را قطع و فصل نمایند».

۳- ماده (۹۷۵) قانون مدنی تصریح دارد:

«محکمه نمی تواند قوانین خارجی یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده، بموقع اجراء گذارد، اگرچه اجرای قوانین مزبور اصولاً مجاز

باشد».

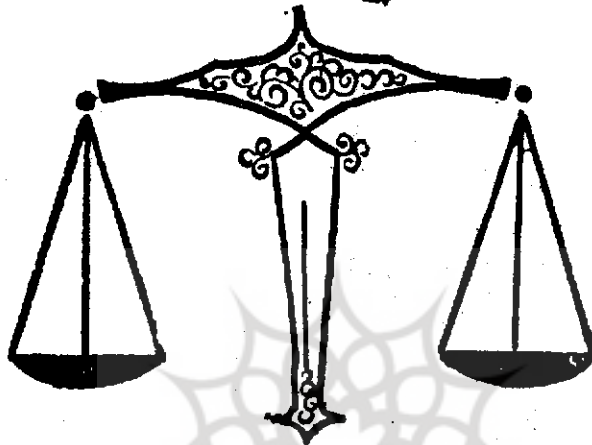
همچنین در بخشی از ماده (۱۲۹۵) قانون مدنی که اسناد تنظیم شده در خارج از کشور را معتبر شناخته است، تصریح گردیده که این اسناد در صورت مغایرت با نظم عمومی و اخلاق حسنه فاقد اعتبار خواهد بود و نیز در ماده (۶) قانون آیین دادرسی مدنی آمده است: «عقود و قراردادهایی که منحل نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه است، در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست».

اولاً: علاوه بر قوانین، منابع دیگری چون شرع مقدس، عرف مسلم، اخلاق حسنه و نظم عمومی جامعه وجود دارند که ملاک هایی برای تشخیص حق و عدالت بوده و قاضی می تواند در کنار قوانین، به منابع یاد شده نیز مراجعه نماید.

پس تمام عدالت را نباید فقط در قوانین جستجو نمود و قوانین را آینه تمام و کمال عدالت شمرد.

ثانیاً: قوانین نیز هرگز محدود به الفاظ و عبارات نمی باشند، بلکه مجموعه ای از حقایق و مفاهیمی هستند که در قالب الفاظ ظهور و نمود پیدا می کنند و عبارات قانونی تنها یکی از روش های دستیابی به مفهوم قانون است که البته این روش نیز در برخی از موارد به دلیل ابهام، اجمال و تناقضی که در آنها وجود دارد، کارساز نمی باشد و باید در جستجوی راه حل دیگری بود. هر قانونی سابقه و تاریخی دارد و هریک از آنها بمنظور و غرض ویژه ای پا به عرصه کلمات گذارده اند و لذا نمی توان مفاهیم و حقیقت آنها را فارغ از دلایل و علل وضع آنها به دست آورد، بلکه فهم دقیق و کامل

قوانین مستلزم در نظر گرفتن تمام زوایا و زمینه‌هایی است که در شکل‌گیری آنها دخیل و سهیم بوده‌اند و هرگز نمی‌توان قوانین را صرفاً با تکیه بر الفاظ و عبارات محدود آنها تفسیر نمود و از سابقه تاریخی و اصول و قواعد حاکم بر آنها چشم‌پوشی کرد، زیرا در این صورت قوانین بریده از واقعیتها به اجرا گذارده خواهند شد و در نتیجه توان پاسخگویی به نیازهای جاری جامعه را نخواهند داشت و با چنین تفسیری، قوانین با کوچکترین تحولات اجتماعی، خاصیت اجرایی و کاربرد خود را از دست خواهند داد.



عملکرد قضات محسوب می‌گردند و قاضی هیچ‌گاه بسابت آرایسی که صادر می‌نماید، در مقابل جامعه و عکس‌العملهای آن مصون و بی‌مسئولیت نمی‌باشد زیرا جامعه خود بزرگترین ذینفع در اجرای عدالت است و لذا در سایه تفسیرهای حقوقی واقع‌بینانه از قوانین و قواعد حقوقی، نه عدالت قربانی الفاظ و عبارات می‌شود و نه قضات توان تحریف عدالت را دارند بلکه حق و عدالت در سایه تفسیر واقع‌بینانه‌ای که در قوانین شناسایی و به اجرا گذارده می‌شود و بسدیهی است که چنین دستاوردی شایستگی آن را

دارد که قانونگذار نیز برای واقعیتهای اجتماعی که مهمترین آنها در قالب عرف و عادت اجتماعی، رویه قضائی قضات؛ و نظریه علمی حقوقدانان جلوه می‌کند؛ اعتبار بیشتری قائل شود و آنها را مستقلاً و مستقیماً در شناخت و اجرای حق و عدالت به مشروعیت بشناسد، هر چند که چنین شناسایی مستلزم بازبینی و دگرگون ساختن برخی از قواعد حقوقی باشد.

#### پی‌نوشتها:

- ۱- مقصود از قوه مقننه، مجموعه شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان قانون اساسی می‌باشد و اطلاق عنوان مقننه فقط در مورد مجلس شورای اسلامی صحیح نمی‌باشد.
- ۲- اطلاق عنوان «منبع حقوق» در مورد قانون بسیار مسامحه‌آمیز و در خور نقد و بررسی است لیکن آنچه که رایج و شایع است، همین است.

معضلات اجتماعی از بین می‌برد.

بنابراین، تفسیر آزاد حقوقی در نظامهای دارای حقوق مکتوب، امری مهم و حیاتی برای آن نظام به شمار می‌رود؛ به نحوی که از سقوط نظام حقوقی در ورطه تحجر و واپسگرایی جلوگیری می‌کند و قوانین را همواره زنده و کارآمد می‌سازد. و اما درباره نحوه کنترل قضات در تفسیرهای آزاد نیز باید گفت که: یکی از عوامل مهم کنترل قضات برای جلوگیری از خروج آنان از مسیر حق و عدالت، سیره قضائی مجموعه قضات و ترتیبات و تشریفات رسیدگیهای قضایی است که در نظام دادرسی جریان دارد. علاوه بر اینکه وجدان عمومی جامعه و انتظارات همگانی مردم، از جمله ناظران و مراقبین جدی

مثالی که قبلاً از قانون تشدید مجازات کبوترپرانی آوردیم و امثال آن نیز کم نیستند، مستقیماً ناظر بر همین حقیقت است یعنی در مواردی که منطوق و مقتضای عبارات قانونی با اوضاع و احوال و مقتضیات حال جامعه مطابقت ندارد، باید به روح قوانین که مربوط به فلسفه و انگیزه وضع آنها می‌باشد، استناد جست و برای این کار به تفسیری بیش از تفسیر لفظی قوانین نیاز است.

محصور کردن تفسیر حقوقی، به اجرای اصول و قواعد مربوط به تفسیر لفظی و نادیده گرفتن حقایق و واقعیتهای اجتماعی که روزگاری مبنای تصویب قوانین بوده‌اند، کاربرد مؤثر آنها را در رفع